

جانم فدای تحصیل دانش آموزان

گفت و گو با «طارق عجرش»، معلم جوان خوزستانی که هر روز با قایق، خودش را به روستای محروم «مقطوع» می‌رساند تا بچه‌های آن جا از تحصیل محروم نشوند

مجید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

روز تعطیل بود اما آقای معلم باز هم به مدرسه رفته بود تا پیگیر وضعیت آن جا و شرایط تحصیلی دانش آموزانش باشد. از صبح هر چه با او برای انجام این گفت و گو تماس می گرفتیم، پاسخ گو نبود تا این که ساعت ۱۰ شب، پیامک داد و نوشت: «سلام برادر، من الان در خدمت. بنده امروز با این که تعطیل بود ولی باز هم سر کار و در مدرسه بودم. عذر خواهی می کنم و الان در خدمتم.» «طارق عجرش»، معلم جوان خوزستانی پنج سال است که هر روز دل به آب می زند و سوار قایق می شود تا خود را به مدرسه روستای کم بر خور دار مقطوع کارون برساند که اطرافش را آب احاطه کرده است. او وقتی به عنوان معلم وارد نظام تعلیم و تربیت شد، برای تدریس به روستای عطیش آمد که به رغم این که با محرومیت های زیادی دست به گریبان است اما راه دسترسی دارد. در مجاورت روستای عطیش که در ساحل غربی تالاب شادگان قرار گرفته، روستای دیگری به نام مقطوع وجود دارد که فاقد راه ارتباطی است. اما دانش آموزان مشتاقی دارد که شیفته آموختن هستند. «عجرش» هر روز برای رسیدن به دانش آموزان ساکن در روستایی محروم و فاقد راه ارتباطی، خطرات زیادی را به جان می خرد تا امید به یادگیری را در دل شاگردهایش و اهالی این روستا زنده نگه دارد. در پرونده امروز زندگی سلام، گفت و گویی با این معلم خوش ذوق و دلسوز خواهیم داشت که تنها در خواست و دغدغه اش در تمام صحبت هایش، رسیدگی بیشتر به اهالی این روستا و دانش آموزانش بود.

عکس ها: ایسا

خودم در مدرسه ای درس خواندم که صندلی نداشت

او در پاسخ به این که چرا شغل معلمی را انتخاب کرده است، می گوید: «من متولد ۱۳۶۵ هستم و از سال ۹۶ به صورت حق التدریس، استخدام آموزش و پرورش شدم. البته خودم هم ساکن روستای عطیش بوده و هستم و ابتدا در همین روستا مشغول به تدریس شدم. این را هم بگویم، زمانی که تصمیم گرفتم معلم شوم، بیکار نبودم. وقتی از دانشگاه در رشته حقوق دانش آموخته شدم، استاد لوله کشی آب، برق کار، نصاب ایزوگام و... بودم اما به معلمی خیلی علاقه داشتم. من خودم بچه همین روستا هستم و تا کلاس پنجم در عطیش تحصیل کردم و این محرومیت ها را با پوست و استخوانم تجربه کرده بودم. تا کلاس پنجم ابتدایی با این که عاشق درس خواندن بودم اما مدرسه مان حتی میز و صندلی نداشت. بعد از دوره ابتدایی، پیش فامیل ها و آشناهای مان در شهر رفتن تا بتوانم در سم را ادامه بدهم. شاید باورش سخت باشد اما من بین ۱۷ خانواده زندگی کردم تا این که لیسانس حقوقم را گرفتم. من معتقدم که معلمی عشق است، کار نیست.»

بعد از واژگون شدن قایق بچه ها، همه شان

ترک تحصیل کردند



او درباره اتفاقی که باعث شد اهالی روستای مقطوع تصمیم بگیرند دیگر فرزندان شان را به مدرسه در روستای مجاور نفرستند، می گوید: «در منطقه ما، روستایی همجوار روستای عطیش است به نام مقطوع که رودخانه ای بین این دو روستا وجود دارد و تنها راه ارتباطی آن هاست. بچه های آن سمت آب یعنی روستای مقطوع، تا مدت های آمدند روستای عطیش و در این جا درس می خواندند چون در روستای خودشان مدرسه نداشتند. تا بچه ها به مدرسه می رسیدند یا برعکس به خانه می رفتند دل در دلم نبود. همیشه نگران و مضطرب بودم که مبادا برای بچه ها اتفاقی بیفتد. در نهایت آن چه می ترسیدم رخ داد. چند سال پیش، یک روز که بچه ها در حال برگشت به خانه بودند، رودخانه موج و توفانی قایق شان واژگون شد. بنابراین جان همه بچه ها به خطر افتاد اما خوشبختانه با کمک اهالی، همه دانش آموزان نجات یافتند و این اتفاق هیچ تلفات جانی در پی نداشت. بعد از آن، اهالی روستای مقطوع تصمیم گرفتند که بچه ها را به مدرسه نفرستند. حرف شان هم پر بیراه نبود چون می گفتند که مسیرش بسیار خطرناک است، خدا این بار رحم کرده و معلوم نیست که دفعه بعد چه اتفاقی برای این بچه ها بیفتد. بنابراین تمام بچه های این روستا و دانش آموزان شان، ترک تحصیل کردند. من از این اتفاق خیلی ناراحت بودم و جای خالی این بچه ها سر کلاس درس و مدرسه، بدجور اذیت می کرد. روز و شب به فکر آن ها بودم که چه طور می توانم دوباره شرایط را برای حضورشان سر کلاس درس فراهم کنم.»

تصمیم گرفتم هر روز با قایق به مدرسه بروم

«من آن زمان و بعد از این اتفاق یعنی واژگون شدن قایق بچه ها، عضو شورای روستای عطیش بودم. بنابراین پیگیری کردم تا جلسه ای با شورای روستای مقطوع برگزار کنیم. بخشداران این دو روستا هم آن جا بودند و این موضوع را در همان جا مطرح کردم که من حاضرم هر روز با قایق به آن روستا بروم. می دانستم هر کدام از دانش آموزان آن روستا چه آرزوهایی دارند و با درس خواندن باید به این آرزوها می رسیدند بنابراین تصمیم گرفتم که خودم هر روز با قایق به روستای شان بروم و مایه دلگرمی آن دانش آموزان شوم.» این معلم فداکار، با این مقدمه می افزود: «توضیح هم دادم چون من خودم بچه این روستا هستم، می توانم قایقرانی کنم و حاضرم هر روز این مسیر سخت و پر استرس را به خاطر دانش آموزان روستای مقطوع طی کنم. اما یک درخواست هم داشتم که در آن روستا، اتاقی را در نظر بگیرند یا بسازند تا به عنوان کلاس درس، بچه ها در آن جا جمع شوند و من تدریس را شروع کنم تا آن ها از تحصیل محروم نمانند. اهالی و ساکنان روستا از این تصمیم من خیلی استقبال کردند، خیلی زود هم یکی از اهالی اتاقی را به ما اختصاص داد. البته مخروبه بود و نیاز به بازسازی داشت اما برای شروع، عالی بود. سپس مردم آن را تجهیز کردند، میز و صندلی و تخته وایت برد خریدند و من هم بچه ها را سر کلاس برگرداندم. آن روزی که این بچه ها بعد از مدت ها برگشتند مدرسه، برقی در چشمان شان دیدم که هیچ وقت از یادم نمی رود. یادم است که روز اول، ۲۴ دانش آموز داشتم امروز بعد شدند ۳۴ نفر، این یعنی آن تعداد از دانش آموزانی که کلاس ترک تحصیل کرده بودند هم با درس و مدرسه اشتی کردند که انگیزه من را برای ادامه دادن این مسیر بیشتر کرد.»

برای کرونا هم مدرسه

تعطیل نشد

او درباره علاقه دانش آموزان این روستا به تحصیل و این که آیا تحمل این سختی و خطرات برای تدریس، از نظر خودش ارزش دار یا نه؟، می گوید: «شما ببینید، دانش آموزی که هر روز با قایق، این همه خطرات را می پذیرفته تا به مدرسه بیاید و چیزی یاد بگیرد، مسلمان نه تنها عاشق درس است که استعداد هم دارد و گر نه خیلی زود از تحصیل زده می شود و پیگیر آن نبود. الان هم با این که مدرسه شان چند پایه است یعنی یک معلم برای همه پایه های تحصیلی وجود دارد، اما آن قدر با دقت گوش می دهند، با انگیزه تکلیف شان را انجام می دهند و پیگیر یادگیری هستند که آدم از تدریس به آن ها لذت می برد و خستگی اش در می رود. من بارها بابت استعدادشان، متعجب شدم.» او درباره تعطیل نشدن کلاس های درسش در شرایط کرونایی هم می گوید: «من به خوبی می دانستم که بچه های این روستا نمی توانند به صورت مجازی درس و مشق را ادامه دهند بنابراین در زمان کرونا هم تعطیل نبودیم چون در این روستا، اصلا اینترنت هم نیست. اگر هم بعضی اوقات آنتن بدهد، گوشی نیست. یادم هست وقتی که کرونا آمد و خبر تعطیلی مدارس به گوش بچه های روستا رسید، همه ناراحت شدند که دیگر آقا معلم را نمی بینند اما در تمام این دو سال و اندی حتی یک روز هم کلاس درس را تعطیل نکردم. همان طور که گفتم ما در روستا زیرساخت های لازم برای آموزش مجازی را نداشتیم. نه از اینترنت در روستا خبری است، نه مردم با گوشی های اندروید آشنایی دارند. بچه ها نگران این بودند که مدرسه تعطیل شود اما این طور نشد و ما کلاس های خود را برگزار کردیم. حتی در کنار این کلاس ها، برنامه های اوقات فراغت هم داشتیم.»

خطرات عبور از این رودخانه

را به جان می خرم

از او می پرسیم که رفتن با قایق به مدرسه از وسط یک رودخانه برای خودتان خطرناک نیست؟ آقا معلم این طور جواب می دهد: «راستش را بخواهید، خیلی خطرناک است. بارها هوا توفانی شده و عبور از رودخانه برای من ترسناک شده است. مثلاً آخرین بار همین هفته پیش، باد شد و رودخانه آن قدر موج داشت که امکان عبور از آن وجود نداشت. تقریباً تا ساعت ۹ شب، پیش یکی از اهالی نخستیم تا شرایط کمی بهتر شود و بتوانم با قایق از رودخانه عبور کنم. عبور از رودخانه در شب هم واقعا ترسناک و خطرناک است. فقط همین یک بار هم نبوده، بارها و بارها این مشکل پیش آمده اما اکنون چاره ای نیست و خطرش را به جان می خرم. جانم فدای تحصیل دانش آموزانم.»



احساس می کنم در خانواده ای

۱۸ نفره زندگی می کنم

حالا و بعد از گذشت پنج سال، رابطه «عجرش» با ۱۸ دانش آموزش مثل یک خانواده صمیمی شده است. او با خودش عهد کرده که بماند و به دختران و پسرانش در مدرسه روستا، علم و دانش و راه و رسم زندگی بیاموزد. او در همین باره می گوید: «مطالعه و افزایش آگاهی رمز موفقیت

و برون رفت مناطق محروم از وضعیت اسفناک امروزشان است. بچه های مناطق محروم روستایی باید با درس خواندن و افزایش سطح آگاهی و علم شان بستر رشد و ترقی منطقه خود را فراهم کنند. من

با همین تفکر و اندیشه است که دوست ندارم هیچ وقفه ای بین تحصیل بچه ها ایجاد شود. الان بعد از پنج سال حس می کنم یک خانواده ۱۸ نفره در روستا دارم که همیشه منتظر من هستند. هر روز بعد از این که ساعت مدرسه تمام می شود، با بچه ها دور هم جمع می شویم، نقاشی می کشیم، گپ می زنیم، بازی می کنیم، کتاب غیر درسی می خوانیم، نماز را به جماعت برگزار می کنیم و...»

همه اهالی این روستا بیکار شدند

او در پایان از مشکلات اهالی این روستا، شغل و درآمدشان هم می گوید: «این روستا به شدت محروم است. شغل اهالی قبلاً ماهی گیری، پرورش دام و کشاورزی بود که الان، پساب نیشکر، صنایع فولاد، پساب شیلات و... ماهی ها و کشاورزی را از بین برده و بیشتر اهالی این روستا بیکار هستند و کاری از دست شان بر نمی آید و شرایط بسیار سختی برای مردم این منطقه ایجاد شده است. مشکلات در این روستا فراوان است یعنی اگر بیایید و از نزدیک ببینید، باور نخواهید کرد. باید بیایید و از نزدیک ببینید که این روستا چه چیزهایی دارد! آیا خانه بهداشت دارد؟ آب دارد؟ جاده دارد؟ راه آسفالته دارد؟ مسجد دارد؟ نه، هیچ کدام را ندارند. به جز یک مدرسه که آن را هم یک خیر ساخت، چیزی ندارند. کار دارند؟ نه، همه بیکارند. حتی این روستای مقطوع، مغازه هم ندارد! خواهیم این است که آموزش و پرورش موضوع تغذیه را بگنجانند و برای بچه های منطقه محروم پیگیری کند یا حداقل خیران پای کار بیایند تا این مشکل حل شود.»

حالا مدرسه ۳ کلاسه

داریم اما آب، پنکه

و بخاری ندارد

«عجرش» درباره ساخته شدن مدرسه در این روستا بعد از تلاش های شبانه روزی اش برای خاموش نشدن چراغ آموزش در منطقه ای با ۲۲ خانواده که این روزها ۱۸ دانش آموز و هشت تا پیش دبستانی دارد، می گوید: «تقریباً سه سال در همان یک اتاق، تدریس می کردم تا این که یک خبر مدرسه ساز به نام حاج رحیم کردونی که در شهرستان کارون معروف است و تا امروز بیش از ۱۳ مدرسه ساخته و خودش هم فرهنگی و معلم بازنشسته است، به این روستا آمد. او یک مدرسه سه کلاسه برای شان ساخت که امسال مورد بهره داری قرار گرفت و دانش آموزان این روستا، الان در همین مدرسه مشغول به تحصیل هستند. هر چند این مدرسه هنوز خیلی مشکل دارد. آب مدرسه وصل نشده، مخزن آب ندارد، حیاط آن نیمه کاره است و... در این وضعیت بیماری کرونا، نداشتن آب برای یک مدرسه، مشکل بزرگی است که امیدواریم زودتر حل شود. در ضمن، کولر، پنکه و بخاری و به طور کلی، وسایل سرمایشی و گرمایشی هم ندارد.»



تنبيه و تحقير دانش آموز

آموزش را بی فايده می کند

او با اشاره به ویدئوهایی که در چند وقت اخیر از رفتار بعضی معلم ها با دانش آموزان در شبکه های اجتماعی پر بازدید شده و شامل تنبیه یا تحقیر دانش آموزان است، می گوید: «متأسفانه من هم بعضی از این ها را دیدم و شنیدم. تجربه من نشان داده که بسیاری از دانش آموزان با کوچک ترین

تنبیه، از درس زده می شوند یا حتی ترک تحصیل خواهند کرد و این اتفاق نباید بیفتد. این مسئله در مناطق محروم، خیلی حساس تر است. شما ببینید، دانش آموز در این مناطق، هر چیزی که یاد می گیرد، فقط در مدرسه



است. بیشتر والدین و اطرافیان شان، بی سواد هستند و اگر هم کمی سواد داشته باشند، حوصله با وقت آموزش ندارند، پس چه کسی می خواهد به او کمک کند؟ بنابراین هر چیزی که دانش آموزان مناطق محروم یاد می گیرند، فقط سر کلاس است. حالا اگر حس خوبی از کلاس و معلم نداشته باشند، نتیجه آن آموزش و یادگیری معلوم است دیگر، بی فایده می شود.»

